



کاسه و آفتابه ای که سلمان فارسی را به گریه انداخت

وقتی در بستر مرگ قرار گرفت، او را گریان دیدند. پرسیدند: چرا گریه می‌کنی؛ در صورتیکه پیامبر، هنگام وفات، از تو راضی بود؟

وقتی در بستر مرگ قرار گرفت، او را گریان دیدند. پرسیدند: چرا گریه می‌کنی؛ در صورتیکه پیامبر، هنگام وفات، از تو راضی بود؟ سلمان پاسخ داد: به خدا سوگند گریه‌ام از ترس مرگ یا طمع به دنیا نیست؛ بلکه به خاطر توصیه پیامبر(ص) خداست که می‌فرمود: «باید نصیب هر یک از شما از دنیا، همچون ره توشه یک مسافر باشد.» اینک من در حالی از دنیا می‌روم که این همه وسایل، پیرامون من است و این در حالی بود که در کنار سلمان فقط یک کاسه و یک آفتابه بود! حاکمی که تنها دارائی‌اش یک عبا بود

سلمان؛ آزاد شده رسول خاتم(ص) است، کسی که افتخار شیعه به ویژه ایرانیان است، او همان کسی است که پیامبر و مولایش او را لایق نگهداری علم می‌دانستند و حاکمی که تنها دارائی‌اش یک عبا بود.

در ششمین سده پس از میلاد مسیح، در حالی که سر تا سر جهان را تیرگی های جهل و ظلم فرا گرفته بود و مشعل های هدایت الهی در همه سرزمین ها به خاموش می گرایید، آزاد مردی روشن ضمیر به نام سلمان در سرزمین ایران پا به عرصه هستی نهاد. نام اصلی او روزبه؛ بود و رسول خدا (ص) او را سلمان نامید. گنیه او را ابوعبدالله، ابوالحسن و ابواسحاق گفته اند. بنا بر قولی از کناره جی اصفهان و به قول دیگر از رامهرمز خراسان بوده است. سلمان اگر چه در دامن پدر و مادری غیر مسلمان و زرتشتی پرورش یافته بود اما در سیمای نورانی اش، آثار یکتا پرستی کاملاً آشکار بود و در جواب کسانی که از دودمانش می پرسیدند، می گفت: «من سلمان، فرزند اسلام هستم.» مورخان در مدت عمر او اختلاف کرده اند، بر اساس روایات او عمری دراز داشته است. وفات او، در سال 35 یا 36 قمری اتفاق افتاده و قبر او در مدائن در نزدیکی بغداد است.

هجرت و تشریف سلمان به اسلام درباره اسلام آوردن سلمان، سخن های بسیار گفته اند، اما آن چه پذیرفته شده همگان است که روح بزرگ سلمان، همواره از بت پرستی و عادت های جاهلانه رنج می برد و گم شده ای در ضمیر خود جست و جو می کرد که به ناچار برای یافتن آن از شهر و دیار خود هجرت کرد. او در مسافرت هایش با پیروی روشن ضمیر آشنا شد که نشانه های حضرت محمد ص را برایش بازگو نمود. بعد از جدا شدن از استاد، در شهر مدینه به بردگی گرفته شد. در این مدت، همیشه دیدار مولای خود را از حضرت حق می خواست، تا آن که رسول خدا ص از مکه به مدینه هجرت کرد و سلمان نشانه های نبوت را در پیامبر دید، به او ایمان آورد و اسلام را با کمال معرفت پذیرفت. رسول خدا ص نیز او را از بند بردگی رها نمود. بدین گونه، سلمان به تنها آئین پذیرفته شده در نزد خدا، دست یافت و پس از تشریف به اسلام، به دلیل توانایی عقلی و گنجایش والایی که داشت، به پایه های عالی معارف الهی نایل شد. سه خصلت سلمان

شیخ طوسی در امالی خود آورده است که به امام صادق علیه السلام گفتند: شما سلمان فارسی را بسیار یاد می کنید؛ امام فرمود: «مگو سلمان فارسی، بلکه بگو سلمان محمدی، و من او را دوست دارم، برای سه صفتش: یکی آن که میل و خواست امیرمؤمنان علیه السلام را بر خواست خود مقدم می داشت و این است حقیقت قبول ولایت؛ دوم آن که تهیدستان را دوست می داشت و هم دم آنان بود و آنان را بر ثروت مندان برتری می داد؛ سوم آن که بنده نیکوکار و تسلیم پروردگار بود و مشرک نبود.

سلمان در پیش گاه پیامبر(ص) سلمان در میان ایرانیان، یگانه ای بود که از اصحاب خاص پیامبر ص و پیوندی ژرف با او پیدا کرد. بزرگی روح و انسانیت پیامبر به گونه ای بود که سلمان وجودش را کاملاً در اختیار پیامبر نهاد و پیامبر که مأمور بود، با هر کس برابر با فهمش سخن بگوید، به سلمان علمی را آموخت که شخصی از اصحاب، مگر او توان به دوش کشیدن آن را نداشت. نزدیکی سلمان به پیامبر ص تا اندازه ای بود که پیامبر ص او را از خانواده خود دانست. در هر مجلسی که پیامبر می نشست، سلمان را در نزدیکی خود می نشاند. بنا بر نقل برخی از زنان پیامبر، سلمان ساعت هایی از شب را با پیامبر ص خلوت داشت، گویا محرم راز پیامبر شده بود.

نامه پیامبر به خویشان سلمان پیامبر اکرم ص، بنا بر درخواست سلمان، نامه ای به برادر و فرزندان سلمان نوشت. نویسنده این نامه حضرت علی علیه السلام بود که در ماه رجب سال نهم هجری آن را نوشت و ابوذر، مقداد، عمار و بلال و عده ای دیگر از مسلمانان به آن شهادت دادند. در قسمتهایی از این نامه، عظمت شأن و مقام سلمان بیان می شود. آمده است:

سلام خدا بر شما، خداوند جهان به من فرمان داده تا بگویم، هیچ معبودی به جز الله نیست، بازگشت همه به سوی خداست... به من وحی شده که بهشت بر سلمان مشتاق تر است از سلمان به بهشت، او امین و مورد اعتماد من و پرهیزگار و خیرخواه رسول خدا ص و مؤمنان است، سلمان از خانواده من است. ای مردم! اگر از شما کمک خواستند به ایشان کمک کنید، اگر بدی از آنان دیدید، بخشایششان، اگر حق آنان را کسی پای مال کرد، از حششان دفاع کنید، اگر پناه خواستند پناهشان دهید...

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در پایان نامه برای کسانی که به مندرجات نامه عمل کنند دعا نمود.

سلمان، فرمانروای مداین

مدائن از شهرهای سر سبز و خرم و پایتخت ساسانیان در ایران بود که به دست مسلمانان فتح شد. خلیفه دوم، بنا به توصیه حضرت علی علیه السلام، سلمان را به فرمان روایی مدائن برگزید. شاید دلیل این انتخاب، هم زبانی سلمان با مردم مدائن بود و مردم پاری زبان آن شهر، با یک حاکم ایرانی الأصل و هم زبان بهتر می توانستند کار کنند دلیل دیگر انتخاب سلمان آن بود که مدائن مرکزی حساس بود و اداره آن به استانداری زیرک و کاردان و پرهیزگار نیاز داشت، تا اسلام آئین جدید را به شایستگی جای گزین انکار و آداب پیشینیان سازد.

سلمان که تربیت یافته مکتب نبوت و ولایت بود، با تدبیر و کاردانی توانست دستگاه حکومتی خود را از وجود افراد نالایق و آلوده و غارت گر پاک نماید و عدالت را برقرار سازد.

حاکمی که تنها دارائی اش

یک عبا بود

ابونعیم و ذهبی نوشته اند که سلمان در حالی که بر حدود سی هزار نفر حکومت می کرد، تنها با یک عبا که فرش و لباس او نیز بود، برای مردم خطبه می خواند.

نامه عمر و پاسخ سلمان

در ادامه مطلب بالا آورده اند: به همین جهت مورد سرزنش خلیفه وقت، عمر بن خطاب قرار گرفت، او در پاسخ خلیفه چنین نوشت: «گفته بودی که من حکومت خدا را ضعیف و سست کرده و خود را خوار گردانیده و خدمتکار مردم کرده ام به حدی که اهالی مدائن نمی دانند که من امیر آن هایم! پس مرا به منزله پلی گردانیده اند که بر من می گذرند و بارهای خود را بر دوش من می گذارند! و نوشته بودی که این ها باعث سستی سلطنت خدا می شود! پس بدان که ذلت در اطاعت الهی، دوست داشتنی تر است در نزد من از عزت در معصیت و نافرمانی خدا و تو خود می دانی که رسول خدا (ص) تألیف دل های مردم می کرد و به ایشان نزدیکی می جست و مردم هم به سوی او تقرب می جستند...«

به این ترتیب وی، خلیفه وقت را به سنت های فراموش شده رسول خدا (ص) تذکر داد که مردمی بودن و با آنان و همچون آنان زندگی کردن، نه تنها مغایر با زمامداری نیست، بلکه لازمه حکومت الهی و مردمی است و از سنت های رسول خدا (ص) است.

وقتی در بستر مرگ قرار گرفت، او را گریان دیدند. پرسیدند: چرا گریه می کنی؛ در صورتیکه پیامبر، هنگام وفات، از تو راضی بود؟ سلمان پاسخ داد: به خدا سوگند گریه ام از ترس مرگ یا طمع به دنیا نیست؛ بلکه به خاطر توصیه پیامبر (ص) خداست که می فرمود «باید نصیب هر یک از شما از دنیا، همچون ره توشه یک مسافر باشد.« اینک من در حالی از دنیا می روم که این همه وسایل، پیرامون من است و این در حالی بود که در کنار سلمان فقط یک کاسه و یک آفتابه بود!-

نامه حضرت علی (ع) به سلمان

در طول مدتی که سلمان فرمان روای مداین بود، حضرت علی علیه السلام نامه های گوناگونی به سوی او نوشت؛ در یکی از نامه ها او را این گونه از دنیا و ظواهر مادی دور می کند:

ای سلمان! دنیا همانند ماری است که ظاهری بسیار زیبا و نرم دارد، ولی زهر کشنده ای دارد. بنابراین، از هر چیز که در دنیا است و دل تو را در می رباید، دوری کن؛ زیرا همان چیز به زودی از تو جدا می شود و زمانی کوتاه همراه تو خواهد بود، غم و اندوه آن را از خود دور کن؛ زیرا بی تردید جدایی آن را می بینی. هنگامی که انسان به شادی می رسد، دنیا او را به سوی رنج ها می فرستد و هر زمان که به آن انس می گیرد، او را در وحشت قرار می دهد.

سلمان، رویاروی تبعیض نژادی

سلمان از افراد مورد علاقه و توجه پیامبر ص جزو مشاوران عالی آن دو بود و در کارهای مهم با او مشورت می نمودند. همین اکرام و احترام پیامبر ص و نزدیکی حضرت علی علیه السلام با او موجب حسادت جمعی از افراد متعصب و منافق گردید. از این رو، همواره در صدد آزار و اذیت و اهانت به وی بودند و با حالتی طعنه آمیز از تسب او سؤال می نمودند. سلمان جواب بسیار قانع کننده ای به آنان می داد و مغزهای جاهل و فاسد آنان را که هنوز افکار جاهلیت در آن جا داشت، با منطق اسلامی خود می کوبید و آنان را شرم سار می کرد.

دفاع پیامبر (ص) از سلمان

در روایتی آمده است که مردی از سلمان به طور طعنه آمیز از حَسب و نسبش پرسید، سلمان گفت: «نام من سلمان و فرزند یکی از بندگان خدا هستم، گم راه بودم که خدا مرا به وسیله محمد صلی الله علیه و آله وسلم هدایت نمود، پریشان و فقیر بودم که بی نیازم گرد و برده ای بودم که به وسیله او آزاد شدم، این است اصل و نسب من.«

در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از راه رسید و سلمان آن چه را گذشته بود، به عرض پیامبر رساند. حضرت در حالی که از مباحث نادرست اصحاب و رنجش سلمان ناراحت شده بود، زبان به نکوهش مخالفان سلمان گشود و از عقیده جاهلانه آنان، انتقاد کرد و فرمود:

ای گروه قریش! همانا حَسب مرد، دین اوست و مردی او خَلق و خوی اوست و اصل آدمی عقل اوست. حقّ تعالی فرمود: «همانا شما را از مرد وزنی آفریدیم و شما را شعبه ها و قبیله قبیله قرار دادیم همانا گرامی ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.«

علی(ع) در کنار جنازه سلمان

اصبغ بن بنابه که از یاران حضرت علی علیه السلام است، می گوید: «پس از آن که سلمان از دنیا رفت، هنوز ما جنازه او را در قبرستان نگذاشته بودیم که مردی غمگین، سوار بر مرکب به طرف ما آمد و به ما سلام نمود و فرمود: «در تجهیز جنازه سلمان شتاب کنید." به او کمک نمودیم و او تمام وسیله ها را با خود داشت، آن گاه بعد از انجام آن مرحله ها، بر او نماز خواند و جنازه را دفن نمودیم. آن مرد، حضرت علی علیه السلام بود که برای شرکت در مراسم دفن سلمان خود را از مدینه به مداین رسانده بود. وقتی آن حضرت عبا را از روی صورت سلمان برداشت، در وداعی غم گنانه با سلمان، جملاتی جان سوز بیان فرمودند. توصیه سلمان هنگام مرگ

مسعودی که از مورخان است، در کتاب خود مروج الذهب از زبان سعد وقاص آورده است که سلمان در حال احتضار بود که به او گفتم: «یا ابا عبدالله مرا وصیتی نما!" گفت:

«درسه جا به یاد خدا باش:

هرگاه خواستی در کاری تصمیم بگیری،

هر گاه خواستی در امری داوری نمائی،

هرگاه خواستی چیزی را تقسیم نمائی."